

❖ مخارج تیم را از مغازه کبابی تأمین می کردم

حسن چدانی، برادر شهید، که سال ها در خواجه ربیع تیم داری کرده است، می گوید: «بعد اینکه رمضان علی شهید شد، چند نفری از دوستانش پیش خانواده ما آمدند و گفتند: «به خاطر عشقی که برادران به فوتبال داشت و زحماتی که برای بچه های خواجه ربیع کشید، می خواهیم یک تیم به نامش تشکیل دهیم». ما قبول کردیم و تیم راه افتاد. همه هم از جوانان و نوجوانان محله بودند. تازمانی که مرحوم پدرم زنده بود، خرج لباس و دیگر چیزهای مورد نیاز تیم را ایشان می داد؛ بعد از آن هم که خود من هزینه های تیم را متقبل شدم و از مغازه کبابی ام، هم خرج خانواده ام را می دادم و هم تیم داری می کردم. تیم «شهید چدانی» تالیگ استان بالا رفت، اما مثل بقیه تیم های خواجه ربیع وقتی زمین چمن را از ما گرفتند، خیلی دوام نیاورد و منحل شد.»

❖ به نام شهید محله

تشکیل شدن تیم «شهید چدانی» یک ماجرای دیگر هم دارد که جواد الهی این طور برایشان تعریف می کند: «یک روز با یکی دو نفر دیگر از بچه های خواجه ربیع جلو یکی از مغازه ها نشسته بودیم و داشتیم از این حرف می زدیم که باید برای خودمان یک تیم فوتبال درست کنیم. آرزویمان هم این بود که تیم «پیام» خواجه ربیع را که آن زمان در لیگ استان بازی می کرد، ببریم. همان لحظه اسماعیل دادستان، از عشق فوتبال ها و سرشناس های محله، جلوی پای ما موتورش خراب شد. موضوع را با او در میان گذاشتیم و او هم از خدا خواسته قبول کرد و شد سرپرست تیم. چهار نفری روی نام تیم فکر کردیم و تنها چیزی که به فکرمان رسید این بود که اسم شهید رمضان علی چدانی را که از زحماتش های تیم های فوتبال خواجه ربیع و اتفاقاً هم محله ای مان بود، روی آن بگذاریم. همان روز، آمدیم سراغ خانواده شهید و موضوع را مطرح کردیم. آن ها هم حسابی خوشحال شدند و گفتند: «شما کارتان را بکنید، تأمین لباس و بقیه خرج ها با ما». آن زمان شهرک سیمان هنوز ساخته نشده بود. فضا های باز و بزرگ آن تبدیل شد به محل تمرین تیم تازه تأسیس شهید چدانی.»

❖ به زوال آوردند!

حالا دیگر هیچ اثری از آن تیم ها و شور و حرارت ها نمانده است؛ دلیلش هم خیلی روشن است؛ دود اختلاف دو نهاد در چشم جوانان و نوجوانان خواجه ربیع می رود. صداقتی می گوید: «یک روز عده ای آمدند و مشغول دیوار کشی دور زمین شدند. وقتی رفتیم از آن ها پرسیدیم که قضیه از چه قرار است، گفتند می خواهند زمین چمن را مرتب کنند و نگهدارنده برایشان بگذارند. نه خبری از نگهدارنده شد و نه مرتب کردن زمین. به این ترتیب، آن زمین فوتبال به زوال آمد.»

باران پور هم که حسابی از این قضیه ناراحت است، عنوان می کند: «وقتی این بلا را سر زمین آوردند، انگار آتش عشق و علاقه بچه های خواجه ربیع را خاموش کردند. ما اینجا تفریح دیگری جز فوتبال نداشتیم و هنوز هم نداریم. این بچه ها جانشان در می رفت برای ورزش کردن و فوتبال بازی کردن و گری خواندن. این دیوار کشیدن دور زمین چمن به قیمت نابود شدن تیم های ریشه دار و قدیمی محله تمام شد. از آن بدتر خیلی از همان بچه ها چون تفریح دیگری نداشتند، به دام اعتیاد گرفتار شدند. یک اقدام نسنجیده و اختلاف کوچک این طور جوانان یک محله را به قهقرا برد.»

اعظم، پیشکسوت مشهور تیم ابومسلم و استان، با تیمش در این جا بازی کردند. شادروان سید کاظم غیاثیان هم که مربی «ابومسلم» و «پیام» مشهد بود در این زمین با ما فوتبال بازی کرده است. خداداد عزیزی که آن زمان عضو تیم «جوانان» رضاییه بود چندباری پایش به چمن شهرک طالقانی رسیده است و شاید همین الان هم اگر از او پرسید، این جا را یادش باشد. زمین چمن خواجه ربیع، یکی از معروف ترین زمین های مشهد بود و خیلی ها وصفش را شنیده بودند و دوست داشتند دست کم یک بار در آن توپ بزنند و با تیم های ما بازی کنند.»

این پیشکسوت فوتبال مشهد درباره دیگر بازیکنان بزرگ تیم های خواجه ربیع می گوید: «خود خواجه ربیع هم بازیکن مطرح داشت. مثلاً رمضان شکری که در ابومسلم بازی می کرد و بعدها مربی این تیم شد، از بچه های اینجا بود و در «پیام» خواجه ربیع بازی می کرد. علی حنطه نیز که الان یکی از مربیان کشوری است، همراه با چهار برادر دیگرش عضو تیم های خواجه ربیع بودند.»

❖ وانت زرد معروف رمضان علی

حیف است که این همه از تیم ها و زمین چمن شهرک طالقانی خواجه ربیع صحبت کنیم، اما از شهید رمضان علی چدانی و وانت زرد معروفش یاد نکنیم. کسی که بعد از شهادتش، تیمی به نامش تشکیل دادند. باران پور عنوان می کند: «یکی از کسانی که خیلی به تیم های این جا کمک می کرد و واقعاً عاشق فوتبال بود، شهید چدانی بود. رمضان علی، وانت زرد رنگی داشت که در خدمت تیم ها بود. هر زمان که در منطقه دیگری بازی داشتیم، شهید چدانی کارش را تعطیل می کرد و دنباله مان می آمد تا به زمینی که تیممان قرار بود در آن بازی کند، برویم. وانت زرد رنگش سرویس تدارکات تیم «پیام» خواجه ربیع بود. خدا رحمتش کند.»

❖ کاسب ها حامی مالی ما می شدند

وقتی می گوییم می خواهیم درباره تیم های خواجه ربیع و زمین چمن شهرک صحبت کنیم، بی معطلی قبول می کند که ما گفت و گو کند. محمود باران پور از بازیکن های با سابقه و قدیمی «پیام» خواجه ربیع است؛ هم فوتبال بازی می کرده و هم والیبال. اولین جمله ای هم که از زبانش خارج می شود این است: «خیلی حیف شد!» می گوید: «تیم های ما نه وابسته به شرکت و اداره ای بودند که آن ها بخواهند هزینه ها را تأمین کنند، نه اینکه تربیت بدنی به ما پول می داد تا خرج تیم کنیم. اگر قرار بود چیزی بخریم یا ورودی مسابقه ای پرداخت کنیم، بیشتر مواقع از جیب خودمان پول می گذاشتیم. اما کاسب های خواجه ربیع را هم وارد گود ورزش می کردیم. زمانی که بحث مسابقات و خرید لباس برای تیم مطرح می شد، راه می افتادیم و از مغازه دارهای قدیمی که جزو بزرگان و سرشناسان محله بودند، پول جمع می کردیم تا کارمان راه بیفتد و بتوانیم در مسابقات شرکت کنیم. اول از همه از قهوه خانه شروع می کردیم و بعد می رسید به کبابی آقای رضوی و دیگر مغازه ها. این ها کسانی بودند که پول به هر چیزی و هر کسی نمی دادند، ولی وقتی اسم ورزش به میان می آمد و شور و شوق و سلامت جوانان محله را می دیدند، با کمال میل هزینه ها را تقبل می کردند.»

❖ از محمد اعظم تا خداداد عزیزی

در همان سال های رونق زمین چمن خواجه ربیع، پای خیلی از بزرگان فوتبال مشهد به این زمین باز شده است؛ آن هم به واسطه جام های پرشماری که تیم های خواجه ربیع به بهانه های مختلف برگزار می کردند. باران پور صحبت هایش را این طور ادامه می دهد: «تیم ما که «پیام» خواجه ربیع بود در لیگ استان و محلات شرکت می کرد. بزرگ ترها و سرپرست تیم های محله به توافق می رسیدند که در فلان روز یک جام برگزار کنند. از گوشه و کنار مشهد، تیم ها به شهرک سرازیر می شدند؛ از «تاج» طاب و «جدال» ابرده گرفته تا «جوانان» رضاییه و «استقلال» خلق آباد. به واسطه همین جام ها خیلی از بزرگ ها و اسم و رسم دارهای فوتبال، به زمین چمن ما آمدند. یادم هست یک سال مرحوم محمد

